

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: زنده یاد احمد قاسمی – بازتایپ و ارسال: همایون اوریا
۲۷ جولای ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۸)

۱۳- بیماری، قحطی، مرگ و طغیان:

وضع رقت آور دهقانان را دیدیم، زندگانی ملک داران بزرگ را هم مطالعه کردیم و حالا از این موضوع صحبت می کنیم که خرابی اوضاع اقتصادی و خرابکاری هائی که در اثر جنگ های پی در پی پیش می آمد، موجب قحطی های بزرگی می گردید که یک مرتبه عده بسیاری از دهقانان را به صحرای مرگ می فرستاد.

مثلاً از سال ۹۷۰ تا ۱۰۴۰ میلادی تقریباً ۴۸ مرتبه در فرانسه قحطی پیش آمد.

عموماً قحطی ها جنبه محلی داشت، ولی گاهی عمومیت هم پیدا می کرد.

در سال ۱۰۰۰ بعد از میلاد، چنان قحطی بزرگی روی داد که تمام دنیای روم را فراگرفت و کمتر کسی بود در چنگال گرسنگی نیفتید. مردم نه فقط گوشت حیوانات و وحشتناک ترین خزندگان را می خوردند، بلکه گوشت زن ها و بچه ها را هم تناول می کردند. این قحطی اثر دیگری داشت، به این معنی، که غذا های بد باعث شیوع وبا شد و این وبا کمتر از قحطی وخامت نداشت، برای مثال می گوئیم که همان وقت ها در یکی از ایالات فرانسه، گل سفید را با آرد و سبوس مخلوط می کردند و اسم آن را نان می گذاشتند.

بسیاری اشخاص که توانستند گرسنگی خود شان را با این نان رفع کنند، باد کردند و مردند. این قحطی در بهداشت مردم تأثیر خیلی بدی داشت و بالاخره طاعونی در اروپا آورد که تا مدت سه سال تمام اروپا را فرا گرفته بود.

در اثر این همه قحطی و بیماری که اتفاق افتاد و مخصوصاً در اثر مرضی که در سال های ۵۴۱ - ۵۴۲ مصر، سوریه، ایران و اروپا را فراگرفت، کم کم مردم معتقد شدند که یقیناً سحر و جادویی در کار است که باعث بیماری شده، آنها این قدر فکر شان باز نشده بود که علت های حقیقی این بیماری را درک کنند و بفهمند که این بیماری اثر نداشتن خوراک سالم، منزل مناسب و بهداشت به وجود آمده است. از این جهت ناچار بودند به قوای نامرئی متوسل بشوند و مثلاً جادوگران را باعث بیماری بدانند. از همین جا به خوبی می توانیم علت حقیقی پیدایش خرافات را درک کنیم.

تا وقتی که بشر در مقابل بلیه هائی که بر او وارد می شود، ضعیف و ناتوان است و نمی تواند منشاء آنها را کشف بکند، همیشه پابین عقیده های غلط خواهد بود و ناچار خواهد شد که یک علت خیالی برای آن بلیه ها بتراشد و به این

طریق دچار خرافات بشود. پس اگر می خواهیم خرافات از میان برود، چاره اصلی اینست که بشر را قوی بکنیم، یعنی وضع مادی بشر را طوری مرتب بکنیم که در چنگال بلایا و آفات ناتوان نباشد.

به هر حال، این عقیده به جادوگری، به قدری در آن زمان قوت پیدا کرد که حکایت می کنند: وقتی که ملکه بورگنی (یکی از شهرستان های فرانسه) در اثر بیماری می مرد، از شوهرش قول گرفت که پزشک هائی را که او را معالجه می کردند، به هلاکت برساند!

دهقانان بیچاره از یک طرف در زیر فشار سینیور ها بودند و از طرف دیگر در زیر فشار فقر- این بیماری و قحطی هم سر بار آنها می شد؛ تا آن که بالاخره به جان آمدند و دست به شورش هائی زدند.

مثلاً دهقانان نرماندی که یکی از ایالات فرانسه است، در سال ۹۹۸ طغیان کردند و چند نفر از میان خود شان انتخاب نمودند تا با سینیور ها وارد مذاکره بشوند، اما این نمایندگان بیچاره از پیش سینیور ها مثله شده برگشتند (یعنی گوش یا دماغ یا دست آن ها را بریده بودند) و دو باره بر پشت گاو آهن برگشتند.

اما این قساوت های سینیور ها نتوانست از طغیان دهقان ها جلوگیری کند و آنها بازهم طغیان هائی کردند و مثلاً در سال ۱۰۰۸ هم در بعضی از ولایات شورش نمودند. ولی شورش بزرگ آنها در سال ۱۳۵۸م اتفاق افتاد و به اسم ژاکری موسوم شد.

قضیه این بود که دهقان های یکی از ایالات شمال فرانسه علیه سینیور های خود شان به شورش پرداختند. این شورش مثل آتشی که در نیزار بیفتد، به تمام دهقانان فرانسه سرایت کرد و شمال و مشرق آن کشور را فراگرفت. در بعضی از شهرها مردمان متوسط الحال هم که موسوم به بورژوازی بودند، با دهقانان مساعدت کردند، و آتش طغیان بلند تر شد. سینیور ها به دست و پا افتادند و چون خطر را دیدند، با هم نزدیک شدند و متفقاً به محو طغیان ها همت کردند و بالاخره آنها را شکست دادند.

هیچ رحمی نسبت به این دهقانان شکست خورده روا نداشتند و حتی وقتی که عده ای از طاغی ها به اردوی اشراف پناه آوردند، آنها را با کمال ناجوانمردی کشتار کردند و با این عمل خود برای چندمین مرتبه در تاریخ بشر نشان دادند که هیچ وقت، حق را با التماس و درخواست به انسان نمی دهند و زورگویان دنیا در مقابل اشک مردم ناتوان چیزی جز فریاد سبعمانه و نوک سر نیزه ندارند.

به هر حال، اشراف فرانسه دهقانان یاغی را طوری با قساوت و درندگی کشتند و کلبه ها و دهات و سرکردگان آن ها را طوری با خاک یکسان کردند که کلمه ژاکری از معنای اولی خودش خارج شده است و در زبان فرانسه هر طغیانی را که با مجازات های خونین سبعمانه خاموش شود، ژاکری می نامند. این شورش های دهقانان باعث شد که بعضی از مزایای اجتماعی را به دست بیاورند، مثلاً چون دهقانان (سرف ها) از املاک می گریختند، سینیور ها کم کم مجبور شدند که قسمتی از زمین ها را به تیول بعضی از آنها بدهند و آنها را آزاد بکنند. این تیول اگر چه چیز زیادی نبود، معذالک برای دهقان ها یک مزیت نسبتاً بزرگ محسوب می شد، زیرا که به این طریق آزاد می شوند و سینیور ها نمی توانستند بر آنها مالیات زیاد تحمیل کنند و از آن ها بیگاری زیاد بگیرند، ولی آزاد شدن کلیه سرف ها و برافتادن اصول فئودالیه، علت های مهم تری داشت که در فصل های آینده شرح خواهیم داد، قبلاً باید شرح مختصری از صنعت و تجارت دوره فئودالیه را بیان کنیم.

در قرن ۶ و ۷ ارباب ها از محصولات زمین های خود شان زندگی می کردند و قسمت عمده از محتاج آنها هم از قبیل لباس و غیره در همان زمین ها تهیه می شد، یعنی خود زارعان بودند که برای ارباب شان پارچه می بافتند و کفش می دوختند و سائر حوایجش را رفع می کردند.

صومعه ها یعنی محل هایی که کشیش ها و روحانیون در آن جا به سر می بردند، عموماً وسعت زیاد داشت. ولی این صومعه ها هم با محصولی که خود شان تهیه می نمودند، زندگی می کردند و حتی به طوری که از تاریخ های آن زمان فهمیده می شود، بهترین پارچه ها به دست زن هایی بافته می شد که در این صومعه ها و خانه های ترک دنیا به سر می بردند.

چه نتیجه از این وضع حاصل می شد؟

نتیجه این وضع این بود که دهات احتیاجی به خارج نداشتند و از صنعت شهر بی نیاز بودند. بدیهی است که شهر ها هم به این ترتیب دارای صنعت نمی شدند، چون که در اثر احتیاج ایجاد می شود و وقتی که احتیاج نیست، صنعت هم نیست.

پس در این دوره اقتصاد جامعه، بر روی دهات می گشت و صنعت دارای رونقی نبود و چون هر یک از قلمرو ارباب ها احتیاجات سکنه خود شان را رفع می کردند و تقریباً احتیاجی به سائر قسمت ها نداشتند، مبادله اجناس و تجارت رونقی نداشت.

چون شهر ها در این دوره دارای صنایع مهم نبودند، جمعیت زیاد نداشتند و حتی جمعیت شهر هایی که می توانستند به واسطه اوضاع طبیعی خود شان مصالح به دست بیاورند و خانه های چند طبقه از سنگ بسازند، به طور متوسط از ۳۰۰ نفر در هر هکتار (هکتار مساوی ۱۰۰۰۰ متر مربع) متجاوز نمی شد و هیچ یک از شهر های فرانسه بیش از ۸ الی ۹ هزار نفر جمعیت نداشت و عموماً جمعیت شهر ها ۲ الی ۵ هزار نفر بود.

البته باز هم در این دوره یک صنعت و تجارت ناچیز موجود بود و مردمانی هم وجود داشتند که شغل شان تجارت بود، اما این صنعت و تجارت به قدری کوچک بود که نمی توانیم آن را اساس اقتصاد این دوره بدانیم.

بعضی ها ادعا می کنند که شهر ماری (در جنوب فرانسه) در همین دوره دارای اقتصاد تجارتی پررونقی بود و با قسطنطنیه، سوریه، افریقا، مصر، اسپانیا و ایتالیا تجارت می کرد. این ادعا درست نیست و تجارت مذکور خیلی ضعیف بود، به دلیل این که شهر ماری در آن زمان شهر کوچکی بود که بیشتر از ۲۵۰۰ متر مربع محیط نداشت و جمعیت آن از ۸ الی ۹ هزار نفر تجاوز نمی کرد.

پس ما همان گفتار گذشته را تکرار می کنیم که در قرن ۶ و ۷ صنعت و تجارت رونقی نداشت و زراعت اساس اقتصاد محسوب می شد.

در قرون ۸ و ۹ و ۱۰ نیز اوضاع به همین منوال بود و مخصوصاً مالکیت زمین خیلی وسعت پیدا کرد، به طوری که مثلاً یکی از روحانیون در اول قرن ۹ دارای ۳۳۰۰۰ هکتار زمین زراعتی بود.

سینیور ها نه فقط سرف ها را وادار می کردند به این که زمین ها را زراعت کنند، چمن زار ها و جنگل ها را نگاه بدارند، بلکه از اطلاعات و کارشناسی های آنها و مهارت فنی آنها هم استفاده می بردند و مثلاً عده ای آهنگر و نانوا و نجار و غیره در اختیار خود شان داشتند که از میان همان سرف ها بیرون آمده بودند. زنان سرف ها عموماً به نخ ریزی و پارچه بافی مشغول بودند.

به طور خلاصه می توان گفت که قلمرو یک نفر سینیور در آن واحد، یک بنگاه وسیع، یک مزرعه وسیع و یک کارخانه وسیع بود با این وضع که جنبه صنعتی آن ضعیف بود و بیشتر جنبه زراعتی داشت.

پس، هر قلمروی دارای استقلال بود، زیرا که تمام مایحتاج سینیور و سرف های او را تأمین می کرد. به طوری که سینیور ها تقریباً هیچ چیز از خارج نمی خریدند.

شاید بپرسید که آیا سینیور ها مازاد محصولات خودش را نمی فروخت؟ این عمل خیلی به ندرت اتفاق می افتاد و اگر هم خرید و فروش می شد، مقدار مورد معامله خیلی کم بود، چون که غالباً ذخیره ها را برای روز های قحطی باقی می گذاشتند.

روابط مبادله ای و تجارتی در میان قلمرو های مختلف یک سینیور وجود نداشت، سینیور ها برای این که محصولات کمیاب از قبیل نمک، روغن زیتون، شراب و کتان را نیز در دسترس داشته باشند و محتاج خریدن نشوند، در جا های دور دست، زمین هایی که دارای این محصولات بود، را به دست آورده بودند و سرف ها را مجبور می نمودند که این راه های دور را بپیمایند و آن محصولات را برای ارباب خود شان بیاورند. مثلاً عده زیادی از مالکان هالندی در زمین های شمال فرانسه و یا در طول رودخانه هایی که از المان می گذرد، دارای موستان [تاکستان]هایی بودند و سردابه های خود را از شراب های گوناگون آن موستان ها پر می کردند.

البته این وضع، که هر قلمروی از جهت اقتصادی اسقلال داشت و از محصولات خارج بی نیاز بود، زمینه مساعدی برای مبادله و تجارت ایجاد نمی کرد، همان طور که گفتیم، بعضی ها می نویسند که در این دوره هم تاجر ها و بازار هایی موجود بوده اند، ما هم منکر این موضوع نیستیم، ولی می گوئیم، عده این تاجر ها خیلی کم و تجارت آنها خیلی کوچک بوده است. در این دوره تجارت اشیاء تجملی و محصولات کمیاب خارجی که یک اقلیت کوچکی مشتری آن ها بودند، تا حدی دارای رونق بود.

در بسیاری از شهر ها بازار هایی دیده می شد، اما بیش تر آن ها بازار های کوچک محلی بودند که دهقان ها یک ماه یک دفعه برای فروش محصولات غذایی به آن جا می رفتند. این تجارت کوچک در مواقعی که قحطی می آمد و ناحیه های مجاور را به کلی ویران می کرد، تا حدی سر و صورتی به خودش می گرفت. این دهقانانی را که در اثر پیش آمد اوضاع مخصوصی گاهی به مبادله می پرداختند، نباید با کسانی که شغل شان تجارت است، اشتباه کرد. عده زیادی از این "تاجر ها" کسانی بودند که طوافی می کردند، یعنی یک بقچه داشتند و از شهری به شهر دیگری برای فروش می رفتند.

پس، می توانیم مختصات فنودالیته را تا قرن ۱۱ این طور خلاصه کنیم:

اقتصاد جامعه بر روی دهات می گشت و صنعت دارای رونقی نبود، قلمرو هر سینیور استقلال اقتصادی داشت، عموماً محصول زراعت هم به واسطه این که افزار کار دهقان ها کامل نبود، رونقی نداشت. مبادله و تجارت ناچیز بود. شهر ها کوچک و کم جمعیت بودند.

ادامه دارد